



۲۰۱۴/۱۰/۱۶

داؤد موسی

انسان فارغ از محیط زیست

شب چهارشنبه ۱۵ نومبر که روی ستیسن های رادیو در جست و جوی یک پروگرام موسیقی کلاسیک آخر شب مرور می کردم، بر سبیل اتفاق گذرم بر یک مصاحبه ای که در پروگرام گنج شایگان صدای امریکا با جناب محمد حسین فطرت بیدل شناس فرهیخته کشور افتاد. آنچه که گوش مرا تا پایان مصاحبه به خود مشغول داشت، همانا دانش زاندالوصف، زبان شیوا و گنجینه لغات، خصوصاً کاربرد کلمات مترادف پیهم آقای فطرت بود که الحق در خور مباحث ماست.

اما گذشته ازین واقعیت، جناب شان در یک موردی با اشاره به چند بیٹی از مرزا بیدل ابراز نظر نمودند که گویا چون جنس بشر یگانه اشرف مخلوقات می باشد، پس محیط زیست او بر روی زمین به شمول ابحار، کوه ها، دریا ها، جنگل زار ها و سبزه زار ها، آتش، برف و باران و ... در واقع در قبال شخصیت و منزلت انسان هیچ است. ناگزیرم تا در این مقطع با ذکر چند نکته راه خود را از مسیر تفکر شان جدا سازم:

۱- انسانی که در غار کوه بسر می بُرد، اگر غار کوه نمی بود، اشرف مخلوقات نمی شد. بلکه در اولین زمستان شدیدی که در ماحول او حلول می نمود، نسل او را از بین برده می بود. اگر حیوانات اهلی و غیر اهلی چون گاو، گوسفند، بز، گرگ و خرس نمی بودند که انسان از پوست آنها جامه بسازد و از گوشت شان سد گرسنگی بنماید، باز هم امروز تنها فوسیل هایی از اشرف مخلوقات بر روی زمین می ماند و نه نشانه پی از اشعار عبدالقادر بیدل.

۲- یک نویسنده و عالم امریکایی بنام "جارد دایمند" (۱) نوشته است که در واقع پیدایش مدنیت های تاریخی و از نتیجه آنها این امپراتوری های بزرگ گذشته و حالیه نوع بشر، همه و همه زاده حالات جغرافی و طبیعی بی بوده که محل زیست همان ارقام را تشکیل می داد. نامبرده قاره های یوریشیا (به معنی آسیا و یورپ به هم پیوسته) را به مقایسه افریقا و امریکا مثال آورده می نویسد که از چند چیزی که باعث عظمت تمدن های این منطقه گردیده است یکی اینکه حیواناتی که واجد پیدایش جوامع مدنی گردیدند (از قبیل اسپ، خر، شتر، گوسفند، گاو، مرغ و غیره) همگی از سرنشینان و بومیان همین دو قاره بوده اند. در مقابل قاره افریقا با این همه وفور حیوانات مختلف پستاندار و طیور خود، حتی یک حیوان قابل اهلی شدن را هم به نسل بشر عرضه ننموده است. هم چنان قاره امریکا تنها چهار پایان (لاما) و (الپاکا) را که دو حیوان باربر از فامیل شتر می باشند از خود دارد.

۳- به همین منوال دو قاره اول الذکر رستگاه نباتاتی که نوع بشر را در اهلی شدن و شهر نشینی مساعدت نموده است، نیز بوده اند، از گندم و برنج تا جو، نخود، لوبیا، انگور، سیب و یک تعداد اکثریت سبزیجات و میوه جات. در واقع اهلی ساختن گندم و برنج وحشی و یک چند نوعی از حیوانات اهلی دست بهم داده، باعث ایجاد فن زراعت گردید. همین پروسه، انسان را از سرگردانی در صحراها و جنگل ها به منظور شکار حیوانات و یافتن میوه و ریشه های گیاهان به منظور یافتن قوت لایموت نجات داده و در یک محل (دهکده اولی) ساکن ساخت. بالاخره این پروسه در بعض جوامع یک حالت "سر پلس" یا اضافه تولیدی در مواد زراعتی را بوجود آورده و تخصص پیشه از قبیل دهقانی، صنعت کاری، کارمندی، سپاهی گری و غیره بوجود آمد. در پایان وجود اخیر الذکر موجب به میان آمدن فتوحات و امپراتوری ها گردید.

۴- یک مزیت دیگر قاره یوریشیا اینکه این ساحه شرقاً و غرباً امتداد داشته و در نتیجه هر گیاهی که در کرانه های شرقی جاپان می روید، در اقصای غربی هسپانیه نیز رویده می تواند. در حالی که قاره های افریقا و امریکا که امتداد شان از شمال به جنوب می باشد، فاقد چنین خاصیت جغرافی طبیعی بوده و ازین مزیت مستثنی می باشند. اگر تمدن های استثنائی در قاره افریقا بوجود آمده اند، نیز از خیرات همسایگی با منابع طبیعی (دریا ها) بوده اند. مثل تمدن های مصر، حبشه و مالی.

۱- "جارد دایمند" (Jared Diamond) در اثر مشهورش معنون به (Guns, Germs and Steel)

۵- وقتی این مبحث را فراتر دنبال نماییم، در می یابیم که فلزاتی از قبیل آهن، مس، جست و غیره نیز بار اول در همین منطقه کشف گردیده و کاربرد آنها بالترتیب در امور صلح و جنگ باعث ایجاد تمدن ها و امپراتوری های بزرگ در منطقه گردید.

پس از حقیقت بدور نخواهد بود اگر بگوییم که خداوند (ج) اگر انسان را اشرف مخلوقات ساخته است، نیل به این خصیصه بدون وجود طبیعتی که او را در خود پرورانده است خیلی نا محتمل خواهد بود. امروز می بینیم که در کشور امریکا جنس زنبور عسل از برکت استعمال بعض مواد کیمیاوی مضر، توسط اشرف مخلوقات سی فی صد از بین رفته است. اگر کار به همین منوال پیش رفته و جنس زنبور عسل از دنیا معدوم گردد، باید از حاصلات برنج، میوه و عده زیادی از انواع میوه جات و سبزیجات دست بشوریم. یا به باره دیگر، از وجود انسان در روی زمین. اینست عاقبت عدم توجه و به هیچ گرفتن محیط زیست ما و همزیستان ما که اشرف مخلوقات نیستند.

چون در بالا از برف نیز نامی گرفته شد، بد نیست روی نقش این موهبت الهی نیز چیزی بگوییم: از ملیون ها سال به این سو یک قسمت بزرگی از ساحه روی زمین را یخ های قطب شمال و جنوب پوشانیده است که این طبقات در کنترل آب و هوای روی زمین و ارتفاع سطح ابحار نقش شایان توجهی را دارند. از بخت بد که درین یکی دو دهه اخیر حجم این طبقه یخ و برف که بنام پرمافراست یا "یخبندان دائمی" یاد می شود، به نصف رسیده است. این واقعه باعث گردیده تا سطح ابحار از نورم قبلی بالاتر آمده و نتیجه آن تسونامی ها، طوفان ها، سیلاب ها در بعض مناطق و معکوساً خشک سالی ها را در مناطق دیگر بیار آورده است. مثال های این پدیده ها را در سال های اخیر در جزائر مالدایف، پاکستان و افریقای صحرائی هم اکنون مشاهده می نماییم.

این نکته نیز به ارتباط موضوع، خالی از اهمیت نخواهد بود که ما انسان ها نباید این قدر غره به "اشرافیت" خود باشیم. چون خداوند جل علی شانه که به حیوانات قدرت نطق و بیان نداده است، پس به منظور بقای آنها در روی زمین این نقیصه را به اشکال دیگری جبران نموده که بعضی ازین خواص را ما به پیغمبران و اولیاء الله نسبت می دهیم.

یک روز قبل از زلزله بزرگ شهر تاشکند که چند دهه قبل به وقوع پیوست همه سگ ها و پشک ها از شهر برآمدند. مرغان خانگی بالای درختها پریدند و ماهیان از آب برآمدند. امروز هم در کشور چین پیش بینی زلزله توسط قازها صورت می گیرد زیرا بعضی از حیوانات از قبیل سگ، پشک، اسب، زاغ، قاز و غیره این (با اخطار قبلی بر خوردار می باشند (Premonition. خاصیت)

در آخر می خواهم به عرض برسانم که چون از اول سائق این نوشته ام مصاحبه آقای فطرت در مورد مرزا عبدالقادر ببیدل بود، بهتر است من نیز به نوبه خود این نوشته را با ذکر یک بیت از شاعر زبردست دیگر زبان فارسی (سعدی) به انجام برسانم. او می گوید:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند * تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

این نکته نیز به ارتباط موضوع قابل ذکر است که مرزا عبدالقادر ببیدل بدون تردید، هم از نظر شیوایی، و هم از نظر حکمت کلامش یکی از زبردست ترین شعرای زبان فارسی بوده، اما این شخص "حضرت مولینا ببیدل" هرگز نبوده است. این را بدان دلیل می گویم که ذکر نام وی در سلک اولیاء در کدام کتاب معتبر تذکره اولیاء تا هنوز به نظر من نخورده است بلکه برخی از ما منزلت او را صرف از روی ارزش کلامش قبول دار شده ایم. در حالی که سرودن شعر عارفانه و اخلاقی الزاماً دلیل والائی شخصیت شاعر نمی باشد، اما بر عکس شعر مستهجن از قلم یک شاعر، دال بر کسر در شخصیت او بوده می تواند. برای اثبات سخن، چند بیت از یک شعر مرزا ببیدل را تقدیم خوانندگان می نمایم:

باد و بروت مردمی غیر از سرین کی دارد؟
غیر از دبر پرستان، سر بر زمین کی دارد؟
بازار نوره گرم است، این پوستین کی دارد؟
امروز طرح محراب جز گنبدین کی دارد؟
جز دست خر در این عصر در آستین کی دارد؟
تن داده اند بر فحش، داد این چنین کی دارد؟
مقعد به خنده بازست، طبع حزین کی دارد؟
یک (ک) و (واو) و (نون) است، تا (کاف) و (سین) کی دارد؟

این دور دور حیض است، وضع متین کی دارد؟
آثار حق پرستی، ختم است بر مخنث
زاهد ز پهلوی ریش، پشمینه می فروشی
رنگ بنای طاعت بر خدمت سرین نه
بر کیسه کریمان، چشم طمع نذوزی
از منعمان گدا را دیگر چه می توان خواست
یک غنچه صد گلستان، آغوش می کشاید
ادبار مرد و زن را، نگذاشت نام اقبال

"ببیدل"^۲

با خواندن این کلام جای تردیدی باقی نمی ماند که یک "حضرت" هرگز به سرودن چنین شعری تن در نمیدهد. الله یاور.

۲- دیوان عبدالقادر ببیدل - چاپ ۱۳۸۶ هجری شمسی - مؤسسه انتشارات نگاه - تهران جلد اول صفحه ۵۴۰ (با یکجهان دستکاری، تغییر حروف و تقلب در صورت نوشتار فارسی قدیم - و. ا. نوری ایتور)